

گفت‌وگو با دکتر الهام

## دانشگاه، امریکایی بود



یک عده‌ای از بچه‌ها هم رفتند دنبال انقلاب و فرهنگی و اصلاح دانشگاه خصوصاً بعد از بنی‌صدر تحت این عنوان که دیگر کمتر کار سیاسی‌کنند و به سمت کار تخصصی بروند بعضی از اعضای تحکیم فضای انقلاب فرهنگی را پررنگ کردند و جهاد دانشگاهی هم شکل گرفت. بخش‌هایی هم به سمت دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی امروز که آن موقع ستاد انقلاب فرهنگی بود کشیده شدند. در این موضوعات البته همواره گروه‌ها برای بازگشایی دانشگاه پالش داشتند و درگیری‌های دانشگاه فیهلصه پیدا نکرده بود. دانشگاه هم که تعطیل شده بود روابط با آقا در قالب مجموعه شورای مرکزی و تحکیم سازمان یافته‌تر دنبال می‌شد

دکتر غلامحسین الهام، اکنون فارغ از مسئولیت‌های کلان اجرایی، رئیس گروه حقوق جزای دانشکده حقوق دانشگاه تهران است. او ورودی سال ۱۳۵۸ و در سخت‌ترین سفرهای انقلاب، عضو شورای مرکزی انجمن اسلامی دانشگاه تهران بوده است. در ادامه گفت‌وگوی «بران» با دکتر الهام را درباره دوران دانشجویی‌اش می‌خوانید.

داشت، جریان چپ مارکسیستی بود که مثلاً تبیین علمی می‌کرد.

**آنها التقاطی بودند و اینها مارکسیست؟**  
بله و چون مارکسیست‌ها یک مقداری مرعوب فضای مادی در عرصه علمی می‌شدند، یک مقداری التقاط هم شکل می‌گرفت. خوب آمدن به سراغ کسی مثل امام با آن ویژگی‌هایی که داشت برایشان سخت بود. یک وقت‌هایی به دوستان خودم در تحکیم می‌گفتم که ما باید خط امام خودمان را روشن کنیم. آیا ما امام را با خودمان منطبق دیدیم و خط امام شدیم و یا این که خط را از امام می‌گیریم و آن را معیار حق می‌دانیم؟ اگر از قسم اول هستیم خوب حزب توده هم می‌گوید ما خط امام هستیم. آن زمان نشریات حزب توده به اسم و خط امام بیرون می‌آمد و عنوانش خط امام بود. جلسات کیانوری هم با همین عنوان تشکیل می‌شد. آنها می‌گفتند که امام در مسیر ضد امپریالیسم بودنش کاملاً همسو است. آیا ما هم به خاطر ضد امپریالیسم بودن امام، خط امامی بودیم؟ خدا رحمت کند آل احمد هم بعد از سال ۴۲ یک بحثی راجع به امام داشت. آنجا که موضوع

کنیم. این قرائت از اسلام در دانشگاه‌ها پررنگ‌تر بود. خود امام(ره) تعبیر کرد که دانشگاه‌ها معمولاً با این علوم معقول و تجربی بار آمده‌اند و طبیعی است که باید هر چیزی را تجربه کنند. امام در تبیین مبانی در یکی از پیام‌هایشان شاید در قطعه‌نامه‌ای که مراجع به تحکیم توصیه می‌کنند که اینها را دریابید والا به دام لیبرال‌ها می‌افتند. در دوران قبل از انقلاب جریان‌اتی که آمدند از این روح دینی بهره بگیرند و وارد این فضا شوند، بخشی‌شان طیف مجاهدین خلق بودند. ریشه فکری آنها هم برمی‌گشت به آموزه‌های بازگان که از مجرای علم وارد عرصه دین شدند. یک دفعه امام تعبیر کرد که منافقین فرزندان معنوی بازگان هستند. بالاخره در این ایشخور فکری اینها یک بخش و به قول امروزی ورژن کامل‌تری از این حوزه دین بروز پیدا کردند. آنها در اسلام دنبال بخش‌هایی می‌گشتند که همخوانی داشت با خواست آنها در انقلاب. مثلاً در تمام قرآن برای آنها تنها آیات جهاد موضوعیت داشت. سوره توبه به خاطر این جهاتش پررنگ‌تر تفسیر می‌شد؛ از طرفی یک جریان انقلابی دیگری هم که در آن عرصه حضور

**چه سالی وارد دانشگاه شدید؟**  
من در سال ۵۶ وارد دانشگاه شدم منتها یک تغییر دانشگاه و رشته داشتیم که دیگر به سال ۵۸ کشیده شد.

**از دزفول به تهران آمدید؟**  
من اهواز بودم. سال ۵۸ وارد دانشگاه تهران شدم، یعنی اولین ترم بعد از انقلاب. سال ۵۷ یک ترم در اهواز بودم و در رشته فنی و ساختمان درس می‌خواندم. گرایش‌ات علوم انسانی از قدیم در ما قوی‌تر بود. نگاه امام، یک نگاه کاملاً خالص دینی بود. فضای دانشگاه یک فضای اصالتاً دینی نبود، نه این که بچه‌های مسلمان و دینی در دانشگاه نبودند. یعنی اصالت به انقلاب بود و چون دین و اسلام ظرفیت‌ها و پتانسیل انقلابی دارد، اسلام و نهادهای اسلامی و دینی مثل روحانیتی که مبارز باشد، در آن موضوعیت پیدا می‌کرد. یعنی ما از مجرای خودمان وارد اسلام می‌شویم و دنبال تغییر وضعیت هستیم و این ظرفیت تغییر را در دین هم می‌بینیم و این ظرفیت یک پتانسیل اجتماعی هم دارد. در عین حال ما بعضی از اعتقادات دینی‌مان را هم می‌توانیم حفظ



حق رأی دادن بود، می‌گفت اینجا هم آخوندها حق رأی دارند. در فضای روشن‌فکری امام از این حرف‌ها هم داشته مثلاً امام اصلاحات ارضی می‌کند. بند جیم را با یک رویکرد کاملاً انقلابی برای کشاورزان، آنجا مالکیت خصوصی را محترم می‌شمارد. یک‌دفعه امام می‌شود مترجع. خود حضرت امام (ره) هم می‌فرمود ما چه مترجع باشیم یا نباشیم، مالکیت حد و حدود دارد. در دوران قبل از انقلاب هم یک جریانی در برابر مجاهدین خلق که جریانی التقاطی خیلی شفاف بود، به نام مجاهدین انقلاب روییدند. البته مجاهدین انقلاب تعبیر بعد از انقلاب اینها بود؛ یک گروه‌های مختلف دیگری که رویکرد دینی آنها پررنگ‌تر بود.

**■ شما با گروه‌های اهواز هم ارتباط داشتید مثل شهید علم‌الهدی؟**

خیر، با بخش‌های دیگری از بچه‌هایی که بعدها معلوم شد جزو منصورون هستند. شاخه‌هایی از آنها هم در دزفول بودند.

**■ شهید صفاتی هم دزفول بود؟**

شهید صفاتی اصالتاً دزفولی بود اما آنجا ساکن نبود بلکه آبادان بود. با یکی از رفقای که با شهید صفاتی مرحوم هرمزی در درگیری در اصفهان و در خانه تیمی و معروف به حصن شهید شد. طیفی که ما مرتباً بودیم از طریق ایشان بود که در سال ۵۶ رفت و خیلی زود هم شهید شد و ارتباط ما هم قطع شد. طیف بچه‌هایی که در مجموعه بودند از نظر مبانی خیلی پایین‌تر و معتدتر بودند. بعد از انقلاب هم خود اینها دچار مشکل شدند. برخی اصولگرا به تعبیر ناب ماندند یعنی خود را با امام محک زدند و در برابر آن جریان موضع می‌گرفتند و ولایت فقیه را استمرار راه انبیا توصیف می‌کردند. برخی از آنها هم از اصولگرایی ناب و خط امام فاصله گرفتند.

ریشه‌های مشکلاتی که در حوزه تحکیم بروز می‌کرد برخی از آن ناشی از همین بود. ما در حوزه تحکیم بحث‌هایمان مبنايي بود و براساس ولایت فقیه. گاهی در انجمن دانشگاه تهران جلساتی می‌گذاشتیم و روی مبانی با هم بحث می‌کردیم.

**■ افراد خاصی را هم دعوت می‌کردید؟**

به تدریج بعضی از طیف‌ها کشیده شدند به آقای حائری شیرازی. ایشان بیان خوبی داشت و منطق گفت‌وگو با دانشجویان را بلد بود و هم بحث‌های فکری و اخلاقی را مطرح می‌کرد. البته به صورت خاص، امام، مقام معظم رهبری را به عنوان نماینده ویژه خود تعیین کرده بودند تا با بچه‌ها مرتبط باشند و ایشان هم برای دانشگاه حتی به صورت عمومی روزهای دوشنبه وقت می‌گذاشتند و مرتب در دانشگاه جلسه پرسش و پاسخ داشتند. سال ۵۸ اوج سال‌های حضور ایشان در دانشگاه بود و آن زمانی بود که ایشان امام جمعه هم شده بودند و البته کمی قبل از اینکه امام جمعه شوند به دانشگاه می‌آمدند.

**■ در درگیری معروف دانشگاه آقا می‌فرمایند که یک روز ما در دانشگاه تهران رفتیم گفتند که اینجا دارند همدیگر را می‌کشند. شما آن وقت در دانشگاه نبودید؟**

آن موقع همینطور بود. فضای بسیار سنگینی حاکم بود. آن موقع مثلاً در مقابل دانشگاه فنی چادرهایی بود که بر یکی از چادرها تابلوی حزب کوموله بود و طرف دیگر هم طیف‌های دیگر. در همین مکانی که الان مسجد است قبلاً زمین چمن بود. همیشه گده‌های مجموعه مختلف از بچه‌های حزب‌اللهی گرفته تا کوموله‌ها دایر بود در مقابل

درهای دانشکده هم همینطور. توده‌های، چریک‌های فدایی، منافقین، مارکسیست‌ها و امثال آنها که بعضی وقت‌ها هم بحث‌های اینها به جنگ می‌کشید یک وقت می‌دیدیم آجر است که پرت می‌شود که در نهایت این بحث‌ها منتهی شد به بحث انقلاب فرهنگی. مثلاً در خود دانشکده حقوق طیف‌های مختلف اتاق و دفتر داشتند. چریک‌های فدایی خلق، پیشگامان، منافقین، انجمن دانشجویان مسلمان، توده‌ای‌ها و امثال آن هر کدام برای خود اتاقی داشتند که بعدها معلوم شد در این اتاق‌ها سلاح هم نگهداری می‌شود.

**■ دانشگاه تهران هم آخرین دانشگاهی بود که در انقلاب فرهنگی سقوط کرد؟**

بله، ما در طراحی انقلاب فرهنگی در دانشگاه تهران برنامه داشتیم.

**■ شما در شورای انجمن بودید؟**

بله.

**■ چه کسانی غیر از شما عضو بودند؟**

بماند! خلاصه آنجا تصمیماتی گرفته می‌شد و تحلیل‌ها این بود که با فضای موجود نمی‌شود دانشگاه را اداره کرد. خصوصاً بعد از پیام نوروز ۵۹ امام که تأکید کرده بودند باید یک تحولی در دانشگاه‌ها ایجاد شود و در واقع خط تغییر و تحول را ایشان در سال ۵۹ مطرح کردند.

**■ وضعیت استادها چگونه بود؟**

بعضی از استادها بشدت سیاسی بودند و در پاره‌ای از مواقع هم در مقابل انقلاب قرار می‌گرفتند. فضای دانشجویی هم که درهم ریخته و آشفته بود. به شکلی که به پایگاه فعالیت‌های سیاسی بدل شده بود. پس تحول ریشه‌ای نیاز بود تا آرامش به دست آید و تغییرات دلخواه صورت گیرد.

جمع‌بندی این بود که دانشگاه باید تعطیل شود و تعطیلی دانشگاه نیاز به یک برنامه‌ریزی داشت و در جلساتی بحث بر این بود که چگونه دانشگاه تعطیل شود. در این فاصله، اطلاعات این جلسات یک روز در روزنامه مجاهد به چاپ رسید. بحث‌ها و مذاکرات به طور کامل از آن به عنوان توطئه‌ای که کشف کرده‌اند یاد می‌کردند و می‌گفتند که انجمن‌های اسلامی به دنبال تعطیلی دانشگاه‌ها هستند.

**■ به تعبیری افشاگری کردند؟**

بله، آن موقع هم روزگار افشاگری بود و از این مقوله‌ها به صورت متعدد مشاهده می‌شد که علیه یک شخصیت یا جریانی با ارائه اسناد و شواهدی افشاگری می‌کردند که گاهی اوقات این اسناد و شواهد کذب و ساختگی و برای ایجاد تشنج بود که کنترل کردن و خنثی کردن آنها مشکل بود. بحث تعطیلی دانشگاه‌ها که منتشر شد، در واقع قضیه انقلاب فرهنگی و طرح تعطیلی دانشگاه سوخت. بنی‌صدر هم که در این قضایا در حال نزدیک شدن به منافقین بود بر این موج سیاسی سوار می‌شد. بچه‌های انجمن اسلامی دانشگاه را با آن وضعیت دانشگاه امریکایی قلمداد می‌کردند و به دنبال تغییرش بودند. بعد از آن که بحث انقلاب فرهنگی سوخت، درگیری‌هایی هم به‌وجود آمد. مثلاً در تبریز و دانشگاه علم و صنعت مشکلاتی به‌وجود آمد. قرار شد بچه‌ها با یک عملیاتی دست به اقداماتی بزنند. مثلاً بچه‌های انجمن دانشگاه تهران قرار گذاشتند که به کوه بروند و در ضمن آن برنامه تعطیلی دانشگاه را آنجا بریزند و بعد یک طوری تعطیلی دانشگاه را اعلام کنند و به دنبال این بودند که ترم دوم دیگر

دانشگاه را تحریم کرده و تعطیل کنند. در نیمه راه کوه اعلام کردند که در دانشگاه تربیت معلم درگیری به‌وجود آمده است از همانجا بچه‌ها برگشتند. بعد از لو رفتن این قضیه آنها تلاش می‌کردند تا جلوی تعطیلی دانشگاه را بگیرند، چرا که بهترین بستر برای فعالیت آنها آن روز دانشگاه بود و در جامعه هیچ نفوذی نداشتند و در واقع تعطیلی دانشگاه تعطیلی احزاب بود. از همین‌رو حساسیت به خرج می‌دادند. وقتی به دانشگاه تهران رسیدیم، فتنه به دانشگاه تهران کشیده شده بود. اتاق‌های آنها به اتاق جنگ تبدیل شد و دانشگاه به اشغال آنها درآمد. نیروهای کمیته آمدند تا فضا را آرام کنند. یک درگیری بین منافقین و نیروهای کمیته هم پیش آمد.

**■ بیشتر چه افرادی بودند؟**

آن روز بیشتر نیروهای چپ، مارکسیست‌ها و کمونیست‌ها دانشگاه تهران را محاصره کردند و در نهایت بخشی از دیوارهای خیابان ۱۶ آذر تخریب شد. اینها با صورت‌های پوشیده و چماق به دست در دانشگاه و خصوصاً خیابان ۱۶ آذر را از صبح تا شب دراختیار داشتند. اگر اشتباه نکنم، عصر آن روز هم همزمان بود با آغاز بیماری قلبی امام (ره). بچه‌ها قرار گذاشتند تا با یک راهپیمایی گسترده‌ای به سمت دربند حرکت کنند. هم ملاقات با امام داشته باشند و هم تثبیت تعطیلی دانشگاه تهران باشد. آن راهپیمایی انجام شد و امام هم علی‌رغم کسالتی که داشتند یک سخنرانی بسیار دقیق و تفصیلی راجع به انقلاب فرهنگی و تأیید این حرکت انجام دادند.

**■ حضور دانشجویان در این راهپیمایی چقدر بود؟**

دامنه این تظاهرات چه‌بسا تا تجریش هم کشید. در همین زمان درگیری در دانشگاه تهران هم به اوج رسید چون مارکسیست‌ها به سمت بچه‌های کمیته تیراندازی می‌کردند، جای گلوله تا چند سال پیش بر دیوارهای دانشگاه باقی بود تا بالاخره نیروهای انقلاب توانستند آنها را بیرون کرده و دانشگاه را تصرف کنند. آن ترم هم کج‌دار و مریز تمام شد. عده‌ای از دانشجویان مسلمان امتحان ندادند و در نهایت دانشگاه تعطیل شد.

بعد از این تعطیلی ما وارد فاز دیگری از فعالیت‌های سیاسی شدیم. از یک طرف چالش‌ها و درگیری‌ها درون انجمن‌های اسلامی یک مقداری بیشتر شد. آن موقع جریان حزب بود. جریان بنی‌صدر بود، جریان مجاهدین انقلاب بود. نوع فعالیت‌های منافقین هم شفاف‌تر شده و فاصله‌ها و تمایزات پررنگ‌تر می‌شد. یک سری از بحث‌ها در دانشگاه تهران درگیر تبیین دیدگاه‌های فکری شد. یک طیفی که بعد از این هم به جریان تحکیم پیوند خوردند. اساساً یک گرایش اسلام منهای روحانیت در آن شکل گرفت و امام را یک استثنا از روحانیت می‌دانستند و امام را هم با قالب‌های رادیکالی خودشان محک می‌زدند و هر جا که تطبیق نداشت، از نظر امام عبور می‌کردند و آن را تأیید نمی‌کردند. در دانشگاه تهران به دلیل این‌که طیف بچه‌های خط امام ولو در اقلیت اما پررنگ‌تر کار می‌کردند و هم بافت غالبش را بچه‌های اصولگرای خط امامی تشکیل می‌دادند، به همین جهت بیشتر تلاش می‌کردند که خیلی توفیقی برای اعوجاج این مسئله پیش نیاید. بیانیته‌ها و مواضعی که منتشر می‌شد یک بخش تعدیل شده و فضای غالب خط امامی بود. البته در دانشگاه‌های دیگر هم این مشکلات بود. جنگ که شد برخی از این بچه‌ها

بچه‌های انجمن  
اسلامی دانشگاه  
را با آن وضعیت  
دانشگاه‌امریکایی  
قلمداد می‌کردند و  
به دنبال تغییرش  
بودند.  
بعد از آن‌که  
بحث انقلاب  
فرهنگی سوخت،  
درگیری‌هایی  
هم به‌وجود آمد.  
مثلاً در تبریز و  
دانشگاه علم و  
صنعت مشکلاتی  
به‌وجود آمد. قرار  
شد بچه‌ها با یک  
عملیاتی دست‌به  
اقداماتی بزنند.  
مثلاً بچه‌های انجمن  
دانشگاه تهران  
قرار گذاشتند که  
به کوه بروند و در  
ضمن آن برنامه  
تعطیلی دانشگاه را  
آنجا بریزند و بعد  
یک طوری تعطیلی  
دانشگاه را اعلام  
کنند و به دنبال  
این بودند که ترم  
دوم دیگر دانشگاه  
را تحریم کرده و  
تعطیل کنند

چشم‌پوش‌های جمهوری

از شرقی زدگی و غربی زدگی تا انقلاب اسلامی



بالاخره یک جریان راست از انجمن رویید و یک جریان چپ و فاصله‌ها از مباحث اقتصادی پا گرفت چون دیگر بعد از ۷ تیر مسائل سیاسی فروکش کرده و بحث طراحی نظام اقتصادی، سرمیاداری، دولتی و از این قبیل مباحث بود. اساس این مباحث در جریان چپ شکل می‌گرفت، در جریان کوی دانشگاه در سال ۵۸. ارتباط دانشجویان با آقای خوینینی‌ها یک نخل‌های را پایدار کرده بود و آقا هم باید همه طیف‌ها را مدیریت می‌کردند. اگر چه جراحات و مسئولیت ریاست جمهوری آقا باعث نشد تا سرمایه‌گذاری بر این طیف را رها کنند ولی طبیعی بود که دیگر امکان این وقت‌گذاری گسترده و ارتباطی‌بیشتر، کمتر شود و این موضوع اثرگذار بود.

به سمت جبهه رفتند. مثلاً در دانشگاه تهران آقای عزیز جعفری شورای مرکزی انجمن بود و به نظر من آن روز تحکیم می‌رفت اصلاً همه چیز را رها کرد و به‌طور کامل به جبهه رفت و گهگاهی هم در این فاصله به دانشگاه آمده و ارتباط خود را حفظ می‌کرد. در دانشکده حقوق هم یکی از بچه‌هایی که بسیار فعال بود خصوصاً در بحث انقلاب فرهنگی شهید باقری بود که او هم به سمت جبهه کشیده شد. یک عده‌ای از بچه‌ها هم رفتند دنبال انقلاب فرهنگی و اصلاح دانشگاه خصوصاً بعد از بنی‌صدر تحت این عنوان که دیگر کمتر کار سیاسی کنند و به سمت کار تخصصی بروند. بعضی از اعضای تحکیم فضای انقلاب فرهنگی را پررنگ کردند و جهاد دانشگاهی هم شکل گرفت. بخش‌هایی هم به سمت دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی امروز که آن موقع ستاد انقلاب فرهنگی بود کشیده شدند. در این موضوعات البته همواره گروه‌ها برای بازگشایی دانشگاه چالش داشتند و درگیری‌های دانشگاه فیصله پیدا نکرده بود. دانشگاه هم که تعطیل شده بود روابط با آقا در قالب مجموعه شورای مرکزی و تحکیم سازمان یافته‌تر دنبال می‌شد. اولین نشست بین المللی دانشجویان مسلمان مبارز در سال ۶۰ بود که برگزار شد. نشست گسترده انقلاب فرهنگی در اوایل جنگ و یک جلسه بعد از جنگ با حوزه علمیه برگزار شد. یاد هست که اولین نشست انقلاب فرهنگی با حوزه علمیه مصادف شد با روز اول جنگ ۳۱ شهریور. در این نشست مشترک که بازی برگشت نام داشت، از حوزه علمیه به دانشگاه آمده بودند و در خرداد دانشگاهی‌ها به فیضیه رفتند و بعد هم با امام دیدار کردند.

### محل استقرار حوزویان کجا بود؟

آنها در محل کوی دانشگاه مستقر شده بودند و بعد از شروع جنگ یاد هست که پست‌های نظامی گذاشتیم و خلاصه فضای انقلاب و جنگ با هم آمیخته شده بود.

### خطراتی هم از آن دوران دارید؟

فضا خیلی صمیمی بود. یک روز صبح وقتی به سلف کوی دانشگاه رفته برای صبحانه در صف آیت‌الله مشکینی ایستاده بود. یعنی خودشان که شب را در بین دانشجویان مانده بودند صبح به صف ایستادند که منظره جالبی بود.

### ارتباط حوزه و دانشگاه به کجا انجامید؟

ارتباط حوزه و دانشگاه با تشکیل نمایندگی رهبری در دانشگاه بیشتر شد و البته این هم خواست خود دانشجویان بود که این نمایندگی‌ها مستقر شده و ارتباطات دقیق‌تر شود و فضا خوب جلو می‌رفت. تأثیر واقعاً ۷ تیر در این فضای مثبت خیلی زیاد بود. جریان تحکیم آن زمان بسیار علیه آیت‌الله بهشتی تند بود و طیفی از بچه‌ها سفت و سخت بنی‌صدری شده بودند. طیف‌هایی هم بنی‌صدری نبودند اما گرایش‌های مجاهدین انقلاب را داشتند. طیفی هم با روحانیت نزدیک بودند.

### شما که طرفدار شهید بهشتی بودید؟

بله به همین خاطر هم متهم بودیم و در سر دفاع از شهید بهشتی خیلی درگیری‌های سختی را پشت سر گذاشتیم.

### شنیدیم که شما را گرفتند و شلاق هم زدند؟

می‌گویند!

### جزئیاتش را نمی‌گویید؟

به بهانه‌های مختلف خلاصه از خجالت ما در می‌آمدند! یک شب بر سر یک اطلاعاتی که مفصل

به تحلیل شرایط پرداخته بود - که البته اگر پیدا کنم قطعاً یک نسخه‌ای به شما می‌دهم - در بخشی از آن به تحلیل فضای ضد روحانیت و روحانیت زدایی پرداخته بودیم که از شاخصه‌های روحانیت آن روز مقام معظم رهبری، شهید بهشتی و آقای هاشمی بودند که به صورت مشترک حلقه شعار شده بودند. حساسیت‌ها بویژه بر سر شهید بهشتی خیلی بالا بود. این بیانیه کار ما را خیلی سخت کرد و کار به تهدید و استعفا و در نهایت کنک خوردن ما رسید.

### چطور؟

ما اصرار داشتیم که اینها شاخص هستند و نام بردن از آنها انجمن اسلامی را وایسته به حزب نخواهد کرد چرا که آن زمان استقلال انجمن اسلامی یک شعاری بود که تحت آن به این فاصله‌ها دامن زده می‌شد. به همین بهانه ما به انحای مختلف هزینه پرداختیم که از جمله آن کتک خوردن بود اما باز هم می‌ارزید چرا که باید آن فضا شکسته می‌شد و آن موقع هنوز شهید بهشتی زنده بود. یک بحثی مطرح شد که دیدارهای نزدیک داشته باشیم که چه بسا شهبات را مرتفع کند. یک جلسه با شهید بهشتی که آن موقع رئیس دیوان عالی کشور بود گذاشتیم و بحث‌هایی صورت گرفت. قرار شد که بنده به عنوان هدف این دیدار را به عنوان مقدمه تشریح کنم.

### یعنی به نمایندگی از جمع سخن بگویید؟

بله، البته به سختی دوستان راضی شدند و مکرر به من هشدار می‌دادند که نباید بیانت تملق آمیز باشد. یعنی هر کلمه‌ای که منتهی به تأیید می‌شد و جنبه حمایتی داشت نباید مطرح می‌گشت. در آن جلسه خیلی حرف‌های تند و صریحی علیه شهید بهشتی بیان شد.

### چه انتقاداتی به شهید بهشتی مطرح شد و واکنش ایشان چگونه بود؟

مثلاً می‌گفتند چرا مردم نسبت به شما اینطور شعار می‌دهند، عکس‌هایتان را چرا برمی‌دارند، چرا در مه‌پدیه آن اتفاق افتاد، همچنین شهبانی راجع به حزب جمهوری و انحصارطلبی آن مطرح شد. ایشان هم بیشتر از یک ساعت وقت گذاشت و با حوصله و شفاف پاسخگوی بچه‌ها بود.

### نتیجه این جلسه چه شد؟

نتیجه و خروجی جلسه به نظر من مثبت بود که البته بعد از چند ماه هم فاجعه ۷ تیر به وجود آمد که این فاجعه و شهادت شهید بهشتی فضای غالبی از مطلوبیت به وجود آورد. بحث گرایش‌ها به بنی‌صدر که مرده بود. البته در این بین اتفاقات دیگری هم افتاد. یک زمانی از جریان تحکیم - نه تحکیم دانشگاه تهران بلکه از دفتر مرکزی تحکیم - نوار آیت‌لو رفت و آن هم شندی ماجرای دست بنی‌صدر که یک عده‌ای با آیت‌الله دیدار کرده بودند و ایشان تحلیل و مواضع صریح خود را نسبت به جریان بنی‌صدر ارائه کرده بودند. بعد این مواضع در روزنامه انقلاب اسلامی به صاحب امتیازی و مدیر مسئولی بنی‌صدر منتشر شد و این فرصتی برای بنی‌صدر ایجاد کرد و از آن به عنوان توطئه بهره‌برداری کرد. خلاصه درگیری‌ها مقداری نرم‌تر شد و به سمت دانشگاه رفت. در این فاصله هم گروهک‌ها مرتب برای باز کردن دانشگاه میتینگ می‌گذاشتند و یک بار هم - به نظر دی‌ماه ۵۹ بود - مارکسیست‌ها می‌ریزند و دانشگاه را باز می‌کنند. آن روز هم تا مردم شنیدند همه دور دانشگاه جمع شدند. مردم خودشان جواب آنها را دادند چون دانشجویان یک عده‌ای در

جبهه بودند و عده‌ای دیگر در جهاد سازندگی. و خلاصه خود مردم قضیه را جمع کردند. هفت تیر فضا را تغییر داد و یک عصر و فضای جدیدی شکل گرفت. از اواخر سال ۵۸ که شهید بهشتی مسئولیت قوه قضائیه را گرفت و مجلس پا گرفت یک اقداماتی باید در دادگستری انجام می‌گرفت. از اوایل سال ۵۹ که مصادف شد با تعطیلی دانشگاه‌ها ایشان طرحی ریخت و از طریق انجمن‌های اسلامی دنبال کرد و آن این بود که اسامی بچه‌های شناخته شده و معتقد به اسلام و انقلاب در دانشکده حقوق شناسایی شده و جذب دادگستری شدند. آن زمان هم دانشکده حقوق تنها در دانشگاه تهران و دانشگاه شهید بهشتی بود. شیراز هم یک بحث داشت و بعد از مدتی تعطیل شد. آن زمان یکی از کارهای انجمن اسلامی پشتیبانی نیروها در سازمان‌ها بود. شهید بهشتی حدود صد نفر از دانشجویان دانشکده حقوق را به عنوان کارآموزان قضایی وارد دادگستری کردند. دادگستری هم مقاومت زیادی می‌کرد و می‌گفت ما کارآموز در حین تحصیل دانشجویی نداریم. با ایستادگی شهید بهشتی بالاخره برای این افراد به عنوان کارآموزان قضایی حکم زدند و خود ایشان شروع به برنامه‌ریزی برای آموزش آنها کرد و کلاس‌های آموزش تشکیل شد.

### خود شهید بهشتی هم در این دوره آموزشی شرکت می‌کرد؟

بله، ایشان معمولاً هفته‌ای دو ساعت وقت گذاشته بود.

### چه مباحثی را تدریس می‌کرد؟

هم یک بحث فقهی قضا از تحریر الوسیله می‌گفتند و هم در مباحث جاری سیاسی به پرسش‌های دانشجویان پاسخ می‌داد.

### اسانید مطرح دیگری هم بودند؟

بله، آیت‌الله جوادی آملی هم بحث‌های اخلاق قضا و آیات‌الاحکام را می‌گفتند. آقای موسوی اردبیلی که دادستان کل بودند بحث‌های اصولی مطرح می‌کردند و بعد به تدریج کسان دیگری هم می‌آمدند. شهید بهشتی، دکتر گرجی را برای تدریس فقه آوردند و می‌گفتند که من به توانایی‌های فقهی دکتر گرجی باور دارم. در عین حال این نیروها وارد دادگاه‌ها مخصوصاً دادگاه انقلاب شدند.

### شما به کجا رفتید؟

من در اواسط دوره کارآموزی به انجمن اسلامی می‌رفتم، چون کسی از بچه‌ها دیگر به انجمن نمی‌آمد و کارهای انجمن به دوش بنده بود و ناچار بودم که به جلسات بروم، بحث‌های سیاسی انجمن و مسائل انقلاب فرهنگی و از این قبیل امور را مجبور به پیگیری بودم. یک زمانی هم بحث آغاز تشکیل بخش قضایی سپاه پیش آمد. یک وقتی در دفتر آقای بهشتی نشستیم بودم که یکی از دوستانی که مسئول شکل‌گیری دادستانی سپاه شده بود از بنده دعوت به همکاری کرد. تا آمدم خودم را جمع و جور کنم متوجه شدم که آنجا هم درگیر کار شدم. کارهای انجمن هم باقی بود. البته ارتباطاتی هم با شاخه دانشجویی حزب جمهوری اسلامی در زمان شهید بهشتی داشتیم. در زمان شهید بهشتی چند دوره آموزشی برگزار شد که در آن شرکت می‌کردم. یک بحثی را خود شهید بهشتی شروع کرد با عنوان «اقتصاد اسلامی». تقریباً در تمام این کلاس‌ها من حاضر می‌شدم. بحث دومی هم شروع کردند درباره فلسفه و بحث شناخت که این بحث ناتمام ماند. مقام معظم رهبری هم یک بحث تحلیلی تاریخ اسلام

## فصل اول انقلاب اول

## چپش دانشجویی

## از شری‌زدگی و غریب‌زدگی تا انقلاب اسلامی



شروع کردند و سیر تاریخ سیاسی اسلام را می‌گفتند که یادداشت‌های آن بحث‌ها را دارم.

### ❑ در حزب این درس‌ها مطرح می‌شد؟

بله، شهید باهنر هم بحث عقایدی داشتند. مهندس موسوی هم تحلیل سیاسی داشتند که بعد این بحث‌ها تحول پیدا کرد. دوره دیگر هم آقای‌های هاشمی مباحث قرآنی را مطرح کردند که کتاب هم شده است. بله، یاد هست در آن شرایط به تفسیر و تحلیل آیه افک برداختند. بعدها دوره آموزش مواضع حزب شروع شد که خود شهید بهشتی این مواضع را در مدرسه رفاه تدریس می‌کردند. آخرین جلسه هم در ۴ تیرماه تشکیل شد و بعد هم سه روز بعد شهید بهشتی به شهادت رسید. مجموعه رفاه هم تعطیل شد و شهید باهنر ادامه دادند که البته به صورت محدودتر و به صورت ویدئویی.

### ❑ بیشتر وقت شما به چه کاری می‌گذشت؟

بیشتر زمان من به کارهای قضایی سپاه گذشت و کم فعالیت‌های ما در انجمن کمتر شد و دوستان دیگر را متقاعد کردیم که بیشتر وقت در انجمن بگذرانند.

### ❑ از چه سالی دیگر به انجمن نرفتید؟

از سال ۶۲-۶۱ بود که سعی کردم فعالیت خود را در انجمن کمتر کنم و اگر چه در دعوای شرکت می‌کردم اما دیگر در شورا نبودم.

### ❑ خانم رجبی تا چه زمانی در انجمن بودند؟

خانم رجبی تا هفت تیر آمدند و بعد از آن با یک بیانیه اعتراضی و به تعبیری با غننامه‌ای دیگر انجمن را ترک کردند.

### ❑ آن زمان با ایشان ازدواج کرده بودید؟

ما اوایل سال ۶۱ و بعد از فتح‌المبین ازدواج کردیم.

### ❑ خانم رجبی در شورا هم بودند؟

بله، یکی از شاخص‌های بحث‌ها و بیانیه‌ها ایشان بودند.

به هر حال فضا، فضای منطقی‌تر و وزین‌تری بود از این چالش‌هایی که بعد به وجود آمد. به تدریج فضا به هم ریخته‌تر شد. بحث‌های اقتصادی پیش آمد. بالاخره یک جریان راست از انجمن رویید و یک جریان چپ و فاصله‌ها از مباحث اقتصادی پا گرفت چون دیگر بعد از ۷ تیر مسائل سیاسی فروکش کرده و بحث طراحی نظام اقتصادی، خصوصی، سرمایه‌داری، دولتی و از این قبیل مباحث بود. اساس این مباحث در جریان چپ شکل می‌گرفت، در جریان کوی دانشگاه در سال ۵۸، ارتباط دانشجویان با آقای خوئینی‌ها یک نخله‌ای را پایدار کرده بود و آقا هم باید همه طیف‌ها را مدیریت می‌کردند. اگر چه جرات و مسئولیت ریاست جمهوری آقا باعث نشد تا سرمایه‌گذاری بر این طیف را رها نکنند ولی طبیعی بود که دیگر امکان این وقت‌گذاری گسترده و ارتباط بیشتر، کمتر شود و این موضوع اثرگذار بود. جریان مهدی‌هاشمی و تأثیرات آنها هم بحث دیگری بود. در سال ۶۴ یک درگیری تندی در دانشکده حقوق بین ما و آن طیف پیش آمد و منجر به اطلاعیه تهدیدآمیز آنها شد.

### ❑ چه افرادی در طیف شما بودند؟

خانم رجبی، آقای موسی نجفی، آقای اصلائی و...

بودند.

### ❑ آنها هم سلمان صفوی و دار و دسته‌اش بودند.

بله، سلمان صفوی بود و کسان دیگری که حالا

اسمشان را نمی‌برم. آنجا کار به انتشار بیانیه کشید و منجر به آشکار شدن اختلافات داخل انجمن شد. جریان انجمن آن موقع به سمت این طیف غش کرد و ما در آنجا محکوم بودیم. چندباری آقای محفوظی به دانشکده آمد تا داوری کند و با پدری جریان‌ات را نگه دارد و تا زمانی که آقای محفوظی همراهی می‌کرد آنها همراهش بودند و هر زمان فاصله می‌گرفت از او دور می‌شدند، به هر حال برش لازم را نداشت. در این شرایط ما مطرود بودیم البته نه به این معنا که از صحنه کنار بکشیم، در حوزه این بحث‌ها حاضر و فعال بودیم و حرف داشتیم اما اداره و مدیریت در دست آن طیف بود.

### ❑ بعد از بازداشت سیده‌مهدی‌هاشمی و پیام حضرت امام (ره) آنها منغل نشدند؟

انفعال ایجاد شده بود اما مقاومت می‌کردند و مثل یک جریان‌اتی که در فضای مرعوبی قرار می‌گیرند باید یک طوری توجیه می‌کردند و یا به نحوی توطئه و پرونده‌سازی تلقی می‌کردند. البته مخالفت‌هایی هم می‌شد. به نظرم می‌رسد بیانیه‌هایی هم در حمایت از آنها صادر کردند. ولی خب امام چنان محکم و قوی و پررنگ به میدان آمده بود که تلاش‌های آنها را خنثی می‌کرد.

### ❑ چند جمله هم درباره سوابق تحصیلی خودتان بگویید.

از سال ۵۶ بنده در رشته ساختمان‌البته از روی ناچاری تا فوق‌دیپلم تحصیل کردم. در سال ۵۸ مجدداً کنکور امتحان دادم. رشته من ریاضی بود. بعد از سه سال یکبار تغییر گرایش دادم از ریاضی به علوم انسانی و بدون هیچ مطالعه‌ای در دانشکده حقوق قبول شدم و حتی به ذهنم رسید که برای تحصیل به خارج از کشور بروم و حتی از دانشگاه آمریکا پذیرش هم گرفته که مدارکش هست اما با فضای انقلاب کاملاً این موضوع از ذهنم خارج شد. از شناس ما هم وقتی که یک ترم خواندیم به انقلاب فرهنگی و تعطیلی دانشگاه‌ها خورد. بعد هم که وارد کارآموزی قضایی شده و در عمل درگیر کارهای قضایی شدم. سال ۶۲ دانشگاه‌ها باز شد و چون نمی‌رسیدم در تمام کلاس‌های دانشگاه حاضر شوم بعضی از درس‌ها را در کلاس‌های شبانه طی کردم. البته خیلی از کلاس‌ها را نمی‌رسیدم که بروم. البته مجوزهای قانونی را هم گرفته بودم. روی هم رفته وضع درسی‌ام بد نبود. معدل ۳ به بالا فکر کنم ۳/۷۰ از ۴ لیسانس گرفتم. دوره‌های فوق‌لیسانس هنوز تقریباً راه نیفتاده بود. یک دوره خیلی قبل‌تر یعنی یک سال قبل از لیسانس، گرایش قضا در دانشگاه شهید بهشتی امتحان گرفت. ما در سال ۶۵ سه ساله تمام کردیم. بعد آمدم معادل حساب کنم که دیدم دو واحد عمومی کم دارم. بالاخره مجبور شدم دو واحد بگیرم. این دو واحد را گرفتم بعد به جبهه رفتم. گفتند که تحت نظر امتحان بده، دیدم تا بخواهم این استاد را قانع کنم خیلی وقت می‌گیرد. گذاشتم سر و وعده و آخر ترم آمدم و امتحان دادم. یعنی یک ترم فقط به خاطر دو واحد عمومی معطل شدم. در آن ایام کارهای سربازی را انجام دادم که به سربازی بروم، دانشگاه تربیت مدرس اعلام کرد که امتحان می‌گیرد. تربیت مدرس هم خیلی سخت می‌گرفت. اول گزینش داشتند و من بعد از چندین سال که در کارهای قضایی بودم. البته آن زمان خطراتی داشت و نمی‌دانستم که صبح از خانه بیرون می‌روم شب برمی‌گردم یا نه؟ معمولاً برای ترور هم

چند شاخصه وجود داشت، یکی موتور هوندای ۱۲۵ و دیگری اورکت که ما هر دو شاخصه را داشتیم. فضا خیلی سنگین بود. با همه این اوصاف دوباره گزینش شدم. در امتحان کتبی هم قبول شدم. رشته گرایش ما حقوق جزا بود. در مصاحبه همه چیز از من پرسیدند به جز حقوق جزا! دانشگاه تربیت مدرس یک دانشگاه سلف سرویس بود. تازه پا گرفته بود و مشکلات عدیده‌ای داشت. ما اساتیدی را که پیدا می‌کردیم باید بیرون از دانشگاه می‌رفتیم یک وقت استادی در زمستان ساعت ۷ کلاس می‌گذاشت و ما هم باید ساعت ۶ صبح بیرون زده و بر سر درس او حاضر می‌شدیم. بقیه رشته‌ها هم همین‌طور بود. سوال اول فوق‌لیسانس را گذراندم دیدم نمی‌توانم دانشجوی درسخوانی باشم. دوباره به جبهه رفتم و حس کردم که شرایط جبهه‌ها هم سخت‌تر شده و جنگ به غربت اوایل خود گرفتار شده است. آن ترم را در تابستان رفتم به جمع‌بندی اینچنین رسیدم که باید در جبهه بمانم و دیگر نیامدم. البته کلک هم زدم ابتدا ثبت‌نام کردم و بعد یک طوری مأموریت گرفتم و تمام ترم را نیامدم. منتها برای اینکه به دروس‌های اداری نیتسم برنامه‌های امتحانات را می‌گرفتم و در امتحانات شرکت می‌کردم.

### ❑ آن زمان اهواز ساکن بودید؟

نه. بچه‌ها در تهران ساکن بودند. به هر حال تا پایان جنگ این قضیه ادامه داشت و یک ترم هم حذف کردم. در سال ۶۹ از پایان‌نامه فوق‌لیسانس دفاع کردم. شش ماه معطل اجازه برای دفاعیه بودم. در این فاصله امتحان دکترا برگزار شد که بنده هم مجاز به شرکت در این امتحان بودم. اتفاقاً در آن دوره فقط من قبول شدم. دانشگاه هم فارغ‌التحصیلی ما را نگه داشته بود و هم حضور در دوره دکترا. خلاصه یک دوره جدی ما معطل و اذیت شدیم. در آن زمان مسائلی هم پیش آمده بود. مثلاً یک مدتی نمرات من ناقص رد شده بود در حالی که من امتحان داده بودم و شاید چند ماه وقت ویژه برای اثبات اینکه این درس‌ها نمره داشته و اشکال از دانشگاه بوده است گذاشتم. البته کارهای ما هم طبق روال صورت می‌گرفت. به هر حال بعد از دفاع یک ترم ما را معطل و گرفتار کردند. حتی فارغ‌التحصیلی ما را هم اعلام نمی‌کردند. در حالی که همه کارها انجام شده بود. خلاصه تا نیمه دوم سال ۷۰ که دوره دوم دکترا را گرفته بودند و دوره دوم را با آنها شروع کردم.

### ❑ در چه رشته‌ای؟

رشته جزا که دوباره به تحولات دانشکده حقوق خورد که در حال دادن امتحان جامع بودم وارد دانشکده حقوق شدم و آن هم ماجراهایی دارد و بعد در آن فاصله شرایط بحرانی در دانشگاه به وجود آمد که معاونت مالی دانشگاه را به دوش من انداختند و تازه آن زمان به عنوان مربی جذب شدم که تنها رساله دکتری‌ام مانده بود. در آنجا هم یک کار شبانه‌روزی شدیدی شد که ضمن آن مجبور بودم کار رساله‌ام را دنبال کنم. آقای عارف که آمدند طبیعی بود که از این طیف کار خلاص می‌شوم. یک ماهی هم با ایشان بودم و وقتی که مرخص شدم موفق به تکمیل پایان‌نامه نشدم چرا که دوستان قدیمی ما نهاد نمایندگی ولی فقیه را راه انداخته بودند و مجبورمان کردند که در نهاد کمکشان کنیم. به عنوان مسئول سیاسی و قائم‌مقام نهاد. ضمن آن فشرده‌گی‌ها بالاخره رساله‌ام را آخر سال ۷۵ دفاع کردم. تقریباً بموقع تمام شد.

ارتباط حوزه و دانشگاه باتشکیل نمایندگی رهبری در دانشگاه بیشتر شد و البته این هم خواست خود دانشجویان بود که این‌نمایندگی‌ها مستقر شده و ارتباطات دقیق‌تر شود و فضا خوب جلو می‌رفت. تأثیر واقعه ۷ تیر در این فضای مثبت خیلی زیاد بود. جریان تحکیم آن زمان بسیار علیه آیت‌الله‌بهشتی تند بود و طیفی از بچه‌ها سفت و سخت بنی‌صدری شده بودند. طیف‌هایی هم بنی‌صدری نبودند اما گرایش‌ها مجاهدین انقلاب را داشتند. طیفی هم با روحانیت نزدیک بودند

